

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد این مبحثی را که مرحوم نائینی عنوان فرمودند و بعدها هم دیگه در کلمات مخصوصا کتبی که مستقلا در تعارض نوشتند مطرح شده بحث انقلاب نسبت است، جایی است که تعارض بین بیشتر از دو دلیل در نظر گرفتند و ما عرض کردیم برای این بحث ابتدائا همان مثالی را که الان محل کلام است متعرض شدیم که مرحوم نائینی هم آورده بود و توضیحات را عرض کردیم که بدون نیاز به انقلاب نسبت خود آن مسئله قابل حل و فصل است و روایات واحده هم دارد یعنی دو تا روایت هستند اما مضمون واحد دارند و مطلقا عاریه، مطلقا نه به معنای اطلاق اصطلاحی، طبیعتا در عاریه ضمان نیست مگر در روایات شده که إلا أن یشرط، مگر شرط بکند که این را هم تخصیص گرفتند لکن به ذهن ما عرض کردیم این تخصیص نیست، این جمع بین دو دلیل است و این عنوان ثانوی حساب می شود، عنوان ثانوی تخصیص نیست، این جمع بین دلیل اطلاق اصطلاحی یعنی اهمال، اصل تشریع، چون عرض کردم یک صحبتی بود که مثلا نقل کرده بودند پیغمبر فرمود هر کس چیزی را گرفت ضامنش است، علی الید، آن وقت بعدها گفتند خب عاریه مثلا از آن حکم خارج است و عرض کردیم آن حکم اصولا قاعده علی الید پیش ما ثابت نیست، حالا خیلی مشهور شده، می گویند نبوی مشهور لکن توضیحاتش را عرض کردیم، شهرتی هم ندارد، شهرتش اساسا در کتاب خلاف شیخ آمده که از مصادر اهل سنت نقل کرده و کتاب شیخ یک کتاب فقه احتجاجی است، فقه خلاف است، این نیست که بخواهد آنچه که مقبول ماست بنویسد لذا جای دیگر هم ایشان نیاورده یعنی در کتاب نهاییه یا در کتاب های روایش مثل تهذیب ایشان این روایت را نیاوردند و به عکس گفتیم با شواهدی که داریم از این که امام می فرماید در عاریه ضمان نیست این اشاره به رد آن روایت است که قاعده علی الید ثابت نیست و عرض کردیم شاهد مهمش همین خود عبارتی است که خود اهل سنت از حسن بصری نقل کردند که بعد از این که این حدیث را نقل کرد ثم نسی الحسن حدیثه

فقال هو امینک، واضح است خیلی به نظر من روشن است، ایشان اصلاً معنای رفع ید را از حدیث این گرفت که اگر عاریه بود این امین

توست، کسی که امین است این به اصطلاح ضامن نیست یا عاریه یا ودیعه.

پرسش: متنش را بفرمایید، متنش چه بود؟

آیت الله مددی: نه علی الید ما اخذت

پرسش: آن روایتی که فرمودید خلاف این است

آیت الله مددی: هو امینک، ثم نسی الحسن، خودتان در آوردید. از این که می گویند نسی الحسن حدیثه.

پرسش: فرمودید ظاهراً چون در عاریه ضامن ندارد

آیت الله مددی: این معنایش همین است.

پرسش: همان که می گوید ندارد روایتش چیست؟

آیت الله مددی: لیس علی مستعیر عاریه ضمان، همان کتاب عاریه را بیاورید باب اولش یا در جامع الاحادیث یا در کتاب وسائل، بیش

از یک روایت است نه یک روایت است. باب اول را نگاه بفرمایید.

پرسش: لیس علی المستعیر ضمان فی العاریة

آیت الله مددی: این روایت هست

حالا آقایان چون غالباً علی الید را قبول کردند این را تخصیص گرفتند، اولاً گفتیم این تخصیص نیست، تعارض است، معنایش یعنی

معنای آن نه تعارض، تعارض هم نیست، معنایش عدم ثبوت این مطلب است، همچنان که خود حسن بصری هم نسی، نسی یعنی ترک

حدیثه، حدیثش را خودش ترک کرد و عرض کردیم در میان اهل سنت منحصر به حسن بصری است، کس دیگری غیر از او نقل نکرده

و این را از سمره ابن جندب که خطبه نماز را گفت در صحبتش از پیغمبر نقل کرده، در میان اصطلاحاً صحابه، حالا ایشان که خیلی

شخص ناصالحی است نباید گفت صحابه، به هر حال در میان صحابه از همین شخص فقط نقل شده، از تابعین هم فقط حسن بصری، خب

این در میان اصحاب ما هم اولین بار شیخ طوسی در کتاب خلاف، البته عرض کردیم اصولاً یک قاعده ای در فقه ما، در فرهنگ حوزوی ما هست، آنچه را که شیخ نقل کرده و تا حدی با یک درجه فاصل آنچه را که علامه ایضا در کتبش آورده اینها خیلی محل اعتنا واقع شدند مخصوصاً نقل های شیخ یعنی با اطلاعی که ما از سیر امور داریم کاملاً مطلب واضح است.

پس اولاً این حدیث ثابت نیست، این حکم اولی ید عدوانی ضمان دارد، در ید امانی ضمان نیست و طبق قاعده هم هست، یعنی طبق قاعده عقلائی است، چیزی که تعدی نبوده، عدوان نبوده، غصب نبوده این نباید توش ضمان باشد.

اما این که إلا أن يشترط این تخصیص نیست، این عنوان ثانوی اشتراط المومنون عند شروطهم است، حکم عاریه تخصیص نخورده، این که امام می خواهند بفرمایند قاعده المومنون عند شروطهم، این ها عناوین ثانویه هستند، عناوین ثانویه تخصیص نیست مثل این که بگویند شما دانشگاه بروید مگر این که پدرتان راضی نباشد، موجب عاق والدین است، آن دلیل عاق والدین خودش مستقل است ربطی به این ندارد، تخصیص اصطلاحی نیست، آن حکم تخصیص نخورده. مضافاً که اصلاً حالت اطلاق به آن معنا ندارد، آنها ناظر به اصل تشریعند، اصلاً حالت اطلاق در بین نیست، إلا أن يشترط تخصیص نیست، إلا الذهب و الفضة این تخصیص است، این حالت تخصیص دارد، البته فعلاً من تخصیص عرض می کنم چون ممکن است بعد نگاه بکنم یک شواهد خارجی بود که این خودش خارج بوده چون الان این مسئله ذهب و فضه را نگاه نکردم، در سیر تاریخیش نگاه نکردم، آن روز من یادم رفت که یک روایتی بود مال عبدالله ابن مغیره که یک مقدار هم از بحث خارج شدیم، علی ابن ابراهیم عن عبدالله که من عرض کردم این جزء ثلاثیات کلینی است، گفتن ثلاثیات روی ظاهر بود، بعد فکر کردم دیدم که اصلاً این درست نیست علی ابن ابراهیم از عبدالله ابن مغیره نقل نمی کند، بعد مراجعه کردم دیدم بله چند جا هست اما در نسخه دیگر مثلاً عن ابیه، چون شما آن روز خواندید علی ابن ابراهیم عن عبدالله ابن مغیره، این غلط است، باید عن ابیه باشد، این سند درست نیست مشکل دارد.

اصولاً من خودم هم آن روز تعجب کردم لکن دیگه چون گفتم از کافی خواندید چیزی را عرض نکنم تا نگاه بکنم، من چیزی را گفتم به ذهنم نیامد که عرض بکنم و به نظرم می آید که این را کراراً عرض کردم علی ابن ابراهیم از غیر از مشایخ قم از کسی نقل نمی

کند، به نظر ما علی ابن ابراهیم به کوفه یا بغداد یا انبار مثلا یا بصره که از این علما نقل کرده باشد الان در ذهنم نیست و بعید است ایشان از عبدالله ابن مغیره بجلی کوفی نقل کرده باشند، فوق العاده بعید است و عرض کردم چند مورد دیدم در کافی هست اما در نسخه دیگری عن ابیه، ظاهرا باید عن ابیه باشد و این نشان می دهد نسخه ابراهیم ابن هاشم بوده که در قم بوده، از کتاب عبدالله ابن مغیره.

پرسش: خیلی است، چهل تا را من شمردم، علی ابن ابراهیم عن ابیه

آیت الله مددی: بله دارد، عرض کردم دارد. یکی را آن روز خواندید عن ابیه نداشتید.

چند مورد هست، سه چهار مورد است، زیاد نیست.

یکی از حضار: در همین باب

آیت الله مددی: این داشت در عاریه؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: آهان، چون من گفتم ثلاثیات، اگر نوار را گوش بکنید گفتم ثلاثیات، سه تا واسطه، اشتباه بود، بعد خودم فکر کردم گفتم عجب من در درس هم گفتم ثلاثیات. ثلاثیات کلینی علی ابن ابراهیم عن هارون عن مصعده است، آن ثلاثیاتش معروف است، من خیال کردم این هم جزء ثلاثیات کلینی است، به هر حال چون اشتباهی به لفظ است، این که شما می فرمایید در این هم عن ابیه هست معلوم می شود که من آن روز گوش نکردم، خیال کردم علی ابن ابراهیم عن عبدالله ابن مغیره، من آن روز گوش نکردم، خیال کردم علی ابن ابراهیم عن عبدالله ابن مغیره، من عن ابیه را گوش نکردم.

علی ای حال خیال کردم آن طوری، گفتم این را تصریح بکنم آن روایت عن ابیه نباشد غلط است. صوابش عن ابیه باید باشد که هست، فرمودید که هست.

پرسش: ظاهرا در کافی نداریم که عن ابیه نداشته باشد چون الان زدم همه اش بود.

آیت الله مددی: به نظرم در تهذیب آمده، علی ابن ابراهیم عن عبدالله ابن مغیره، آن وقت مثلا در کافی عن ایبه دارد. این علی ابن ابراهیم عن عبدالله ابن مغیره را من دیدم، در معجم آقای خوئی هم نقل فرمودند. به نظرم در تهذیب است که بعد فرمودند در کافی عن ایبه دارد، البته یک نکته ای هم هست دیگه آن نکات را بگوئیم از بحث خارج می شویم. این هم راجع به این مطلب پس این مطلب به نظر ما آن مثالی که اینها خیلی می خواستند روی آن مانور بدهند یک مثال هم در جلسه گذشته صحبت کردیم که شما نبودید روایتش را نخواندیم، چون من فکر کردم شما هستید کتاب را با خودم نیاوردم و دیگه حالا بخواهیم وارد آن بحث فقهی هم بشویم طول می کشد، بحث التفات در نماز که عبارت مرحوم آقای حکیم را از مستمسک خواندیم که طوائف روایات التفات چند تاست، منها و منها این طوری، عرض کردیم و آن وقت نسبت سنجی کردند و یکی را با یکی جمع کردند، البته ایشان تعبیر انقلاب نسبت ندارند و همین جلد تقریرات مرحوم آقای خوئی هم تعجب است که ایشان هم تعبیر انقلاب نسبت را ندارد لذا عبارت آقای حکیم را خواندیم مشعر به انقلاب نسبت نبود، دیگه آن بحث التفات در نماز را متعرض نشدیم چون ما نکات غیر از جنبه های فقهی نکات دیگری هم دارد که اصلا التفات احتمالا غیر از انحراف باشد، التفات فقط با صورت باشد، حالا آن دیگه بحث هایش را وارد نمی شویم فقط یک اشاره مائی وارد شدیم. علی ای حال آنجا هم مطلب به نظر ما تا حد زیادی روشن است، مجموعه روایات ابهام آن طور ندارند، با قطع نظر از سند و بررسی های خاص این هم راجع به این دو تا مثال را که ما عرض کردیم

آن وقت حالا گفتیم بعد از مثال ها وارد بحث با آقایان، مرحوم آقای نائینی فرمودند صور مسئله کثیره است، مراد ایشان از صور مسئله فروضی است که خودشان فرمودند یعنی فرض هایی که می شود انجام داد این فرض ها خیلی زیاد است، خوب راست هم هست، اگر ما به این نکات و صوری که ایشان فرمودند قطعا خیلی هایشان پنج صورت را مثال زدند و بعد هم ابتدائا فرمودند صورش کثیره است، این صورش کثیره است نه این که در روایات واقع است، فرض های خود ایشان است، مثال های خود ایشان است، ایشان به استثنای مثال عاریه هیچ مثالی را از فقه نیاوردند، فقط مثال عاریه را آوردند که جوابش هم روشن شد. احتیاجی به انقلاب نسبت هم نبود، عرض کردیم دو تا روایت هست در کافی هست و در فقیه هست که مال زراه است، یکیش خیلی قشنگ همان یکی تمام مطلب را اثبات می

.....

کند، احتیاج به انقلاب نسبت ندارد، آن روایت دراهم تنها و دنانیر تنها هم ثابت نشد، علی ای حال من فکر می کنم آقایان همچنان که در بحث الجمع مهما ممکن عرض کردیم نظرشان بیشتر به این بود که ما به یک نحوی بین روایات جمع بکنیم دیگه کاری به سند و صدور و خصوصیات و متن و مضمون و عمل اصحاب نداشته باشیم چون به هر جور شده نکته فنی را در ذهن مبارکشان این کیفیت جمع است، ما به هر نحوی شده جمع بکنیم، به هر نحو عقلائی نه عقلی، به هر نحو عرفی و ما توضیحات را عرض کردیم نحو عرفی هم اگر مرادشان عرف عام است این قاصر است، ما عرف فقها داریم، عرف عام داریم، عرف فقها داریم، بعد انحای جمع بین لسان دو دلیل که گاهی حکم اولی و ثانوی و بعد فریضه و سنت است، انواع اینها را اشاره وار مطرح کردیم و این مطالبی را که این آقایان در این جا فرمودند انصافا در فقه واقعیت ندارد.

جضور مبارکتان عرض کنم که ایشان پنج تا فرض مطرح کردند، پنج مثال زدند، پنج صورت را فرض فرمودند و راجع به آنها صحبت کردند، من هر چه فکر کردم در این فروض پنج صورت چیزی جز ظاهرا وقت گرفتن نکته خاصی نداشته باشد، حالا ما اصولا در بحث تعارض کلا و جهات نظیرمان با این آقایان فرق دارد، چون ما تعارضی را نمی بینیم چون قائل به حجیت خبر، بله بعضی از موارد تعارض هست یعنی شانیت درلیل و إلا در واقع نیست چون دلیل آن است که باید به مرحله حجیت برسد و تعارض باید اول حل بشود، تا مادام تعارض هست نمی شود بگوییم دو تا حجت با هم معارضند، به هر حال ایشان مفصلا پنج صورت را بیان فرمودند که در تکمله اش هم مثال عاریه بود که ما اول تکمله را خواندیم.

من یادم می آید در بحث دوره اول هم شاید بیست سال پیش بیشتر بود، آن جا هم همین را گفتیم، ظاهرا بحث را نتیجه ای برای آن متوصر نمی بینیم یعنی فائده چندان، عرض کردیم کلا اینها در اصول مطالبی را به نحو قضیه حقیقه به قول خودشان، آوردند لکن اینها انصافا با فقه نمی سازد، حتی مثل صیغه افعال، این ها بحث صیغه افعال را مطرح کردند در صورتی که هم در قرآن و هم در روایات خیلی وجوبها داریم که به صیغه افعال است، خیلی افعال ها داریم که وجوب نیست و بله من بعدها فکر کردم گفتم شاید نظرشان افعال برای وجوب در عرف آن زمان، چون عرف آن زمان عرف عبد و مولی بود دیگه، عبید و مولی تا صد و خرده ای سال قبل متعارف بود، این

.....

ها خودشان مثلاً به عبد می گفتند آب بیاور، مرادشان افعلی بود که خودشان به عبدشان می گفتند، شاید مرادشان افعلی بود که نسبت به عبد یا امه خودشان بکار می بردند و إلا این کارایی فقهی ندارد، این مثال هایی که ایشان فرمودند اینها کارایی فقهی ندارد و عرض کردم بهترین راه در این جور مسائل مراجعه به فقه است، چون عرض کردیم اصولاً اصول به این معنا نوشته نشد که یک مطلبی خارج از فقه باشد، من توضیحاتش را اخیراً عرض کردم. اصول را اصلاً اساساً به این معنا نوشتند، مواردی که در بیشتر از عده ای از مسائل فقه در بیشتر از ابواب واحد جاری می شود و نکته مشترکی دارد، این نکته را جمع آوری کردند و علم اصول شد و اما اگر نکته برگردد به دو مسئله یا سه مسئله و خصوصیات آن موارد، اینها را اصولاً در فقه مطرح کردند، اینها را اصولاً در فقه، فرض کنید من باب مثال، این را من چون چند دفعه گفتم باز تکرار می کنم، فرض کنیم ملازمه ای بین وجوب شیء و وجوب مقدمه باشد، ملازمه ای بین وجوب شیء و حرمت ضدش، این یک ملازمه عام است، یک قاعده عمومی است، این در تمام ابواب فقه قابل تصویر است و جریان دارد. این درست اما یک ملازماتی که من اسمش را ملازمات جزئیّه گذاشتم، اصطلاح خود من، مثلاً می گویند اگر عصیر عنبی را بعد از جوشیدن شما بجوشانید تا دو ثلثش برود پاک می شود، خب این سوال مطرح می شود که اگر این دیگ که در آن عصیر عنبی را جوشاندیم دو ثلث آب، مثلاً این جوشید، خب دور بر دیگ هم نجس می شود دیگه، ملاقات با عصیر کرده است دیگه، بعد عصیر و آب انگور هی پایین رفت، خب آن دوربر، دوربر همین جور نجس است دیگه، تا دو ثلث بشود، دو ثلث که شد آن آب انگور پاک می شود، خب آن دوربر دیگ چطور؟ آن را هم باید پاک بکنیم، می گویند یان به ملازمه پاک است، این ملازمه به این معناست. این ملازمه به چه معناست؟ من اسم این را ملازمه جزئیّه گذاشتم یعنی وقتی در لسان دلیل آمد گفت پاک است و نگفت دیگ را بشور چون عادتاً جدا نمی شود، مثل چاه، مثال دیگرش هم مثال چاه است، گفت این قدر آب از چاه بکش بیست دلو پاک می شود، خب خود چاه پاک شد، وقتی آب می کشیم طناب هم نجس شده، وقتی نجس بوده آن دلو هم نجس شده، دوربر چاه هم آب کشیدیم، می گویند آنها هم پاک می شود، چون امام نفرمود آنها را پاک بکن، دقت فرمودید؟ ببینید آنجا مال دیگ بود این جا مال چاه بود لکن ملازمه، ملازمه جزئیّه است یعنی نه این که ملازمه کلیه باشد یا مثلاً در مورد اهل کتاب، چون عرض کردم در آن زمان زن های اهل کتاب حق داشتند موی

سرشان بیرون باشد، خب الان در غالب کشورهای اسلامی می بندند آن ها که یکمی تقید اسلامی دارند، آن زمان حق داشتند، این صحبت مطرح شد که چون نظر به موی اجنبیه جائز نیست حالا که قانون اجازه داده به زن مسیحی یا یهودی موی خودش را بیرون بیاورد آیا به مرد مسلمان هم اجازه داده به او نگاه بکند؟ با این که دو تا حکم است، یکی کشف شعر است، نپوشاندن موی سر است و یکی نگاه به موی او دو تا حکم است، اینجا عده ای از همان قرن اول آمدند ملازمه را قائل شدند، این ملازمه جزئی است، این ملازمه جزئی است یعنی اگر شارع و قانون اجازه داد زن یهود یا مسیحی با موی باز بیاید در جامعه، این معنایش این است که اگر مرد، چمون متعارف است دیگه، مردها نگاه می کنند، مرد مسلمان هم به موی او نگاه کرد این مشکل نداشته باشد، این را من فکر می کنم قدیمی ترین شخصی که از او دیدیم اگر حافظه من خراب نشده باشد حسن بصری است، اصلا این قصه حسن بصری را در بخاری هم دارد و قال الحسن البصری، به نظرم در بخاری هم دارد چون بخاری غیر از احادیث رسول الله این کلمات مثل حسن بصری و غیر را هم گاهی نقل می کند، علی ای حال در ذهنم اگر حافظه من خراب نشده باشد در ذهنم داریم. آن وقت در وسائل هم ما این را داریم، در وسائل به نظرم باب ۱۰۸ ابواب مقدمات نکاح، ۱۰۷ یا ۱۰۸، ۱۰۹ که جواز نظر الی شعور نساء اهل الذمه، این را هم ما در وسائل یک بابی برای این قرار داده که می شود به موی زن اهل ذمه به این معنا نگاه کرد، این اسمش ملازمه جزئی است، دقت بکنید، تقریبا مشابه هم هستند، یکی باب عصیر عنبی بود، یکی باب چاه بود، یکی باب نپوشاندن موی زنان یهودی و مسیحی بود، دقت بفرمایید، ابواب مختلف است، اینها آمدند با باب حساب کردند مثلا در اینجا عده ای گفتند نه آقا بین کشف شعر با جواز نظر ملازمه نیست، ملازمه ای مطرح نیست، ممکن است زن بر او جائز باشد اما مرد یحرم النظر الی شعرها، دقت کردید؟ اما این را در عصیر عنبی نگفتند، بگویند عصیر پاک است دوربر دیگ نجس است، برید آن را دوباره بشورید یا چاه پاک شد دلو نجس است، بروید دلو را دو مرتبه بشورید، دقت کردید؟ آنجا نگفتند اما این جا گفتند، این معنایش چیست؟ معنایش این است که این ملازمات به اصطلاح من جزئی است، در هر مورد با ارتکازات فقهی نگاه می کنند، در هر مورد، مورد خودش، خیلی بعید است بگویم مراد شارع این باشد، عصیر و آب انگور پاک شد اما دیگ نجس است برو دیگ را بشور، این خیلی بعید است، دقت می فرمایید؟

به نظرم می آید حسن، آن وقت یک بابی را هم صاحب وسائل قرار داده که جواز اهل نظر به اهل بادیه، به زن های اهل بادیه لائنهن إذا نهین لا ینتهون یا لائنهم إذا نهوا لا ینتهون، صیغه مذکر هم دارد، عرض کردیم این اشتباه صاحب وسائل بوده که تا حالا هم رسیده، این روایت هم مال اهل ذمه است، اشتباه شده، صاحب روایت دو تا باب قرار داده، نگاه بفرمایید!

پرسش: باب جواز النظر إلى شعور النساء

آیت الله مددی: این اشتباه است، دقت کردید؟ باب قبلش را نگاه بکنید.

یکی از حضار: باب جواز النظر إلى شعور اهل نساء اهل الذمة

آیت الله مددی: آهان این یکی را اهل ذمه قرار داد، آن دومی هم اهل ذمه است، صاحب وسائل اشتباه کرده است.

منشا این همه بحث هایی است که بین علمای ما شده، متأسفانه یک اشتباه صاحب وسائل، چرا صاحب وسائل اشتباه کرده؟ چون در کافی دارد يجوز النظر إلى نساء اهل البادية و اهل الذمة، واو دارد، نه خود ایشان نقل می کند که صدوق با همین سند نقل کرده من اهل الذمة، خود ایشان هم نقل می کند و خیلی تعجب است و از عباد ابن صهیب است دیگه، فرق نمی کند، هر دو سند یکی اند، فرق نمی کند.

یکی از حضار: من را ندیدم، رواه الصدوق باسناده عن الحسن ابن محبوب نحوه

آیت الله مددی: إلا أنه قال من اهل الذمة

یکی از حضار: إلا أنه اثبت لفظ المجنون و ذکر اهل الذمة

آیت الله مددی: من اهل الذمة

یکی از حضار: نه من ندارد، وسائل جلد ۲۰ صفحه ۲۰۶

آیت الله مددی: این چاپ جدید است، در چاپ قدیم ظاهرا یاد می آید من داشته

یکی از حضار: ذکر اهل الذمة بدل العلوج

آیت الله مددی: حالا شما ببینید صدوق من اهل الذمه دارد.

و لذا در یک نسخه هم ضمیر مذکر است، لأنهم إذا نهوا یعنی به اهل ذمه بگویند می گویند قانون به ما اجازه داده،

یکی از حضار: لأنهم إذا نهوا ینتهون

آیت الله مددی: این مذکر است، در یک متنش مونث است، آن وقت این متن مونث را آقایان می گویند اگر هر زنی فاسق بود، لأنهن

إذا نهین لا ینتهین، روشن شد؟

این من اهل الذمه درست است و مذکرش هم اصح است، لذا صاحب وسائل دو تا عنوان باب، اما من در نسخه مرحوم آقای ربانی به

نظرم من اهل الذمه دارد، به نظرم من دارد، شما در این نسخه چاپ جدید، جلد ۲۰ چاپ جدید است، در آن نسخه جلد چهارده است، در

این نسخه جلد ۲۰ چاپ جدید است، بعد هم فقیه موجود است، به نظرم می آید اگر چاپ مرحوم آقای ربانی را دارند جلد چهارده می

شود.

این من اهل الذمه است، این نکته اش این بوده، مرحوم صاحب وسائل این را باب دیگر قرار داده، خیال کرده یک عنوانی است، نساء

اهل بادیه و نساء اعراب و اینها عنوانی است، نه بادیه ای که از اهل ذمه چون عده ای از اهل ذمه مسیحی ها در بادیه بودند، مرادشان

مسیحی هایی که در بادیه هستند، نه این که زن های دهاتی، ما خیال می کنیم مراد از اهل بادیه زن های دهاتی است مطلقا، خب به زن

دهاتی می گویند مویت را بپوشان نه این که بگویند تو هم نگاه بکن. علی ای حال کیف ما کان و لأنهم إذا نهوا لا ینتهون، مجرد این

که یک شخصی گناهش را ول نمی کند معنایش این نیست که ما هم گناه انجام بدهیم نستجیر بالله، حالا اگر به آن گفتیم گوش نکرد،

حالا اگر به کسی گفتیم گوش نکرد ما هم مثلا ترتیب آثار واقع را بدهیم. علی ای حال پس بنابراین خوب دقت بکنید.

ما اگر فرض بکنیم در این مثال التفات یک جور فهمیدیم، در مثال عاریه جور دیگر فهمیدیم این بحث اصولی نمی شود، من می خواهم

این را بگویم، ما در التفات جمع بین روایات ممکن است به یک نحوی بکنیم، در مثال عاریه و ذهب و فضه نه جمع بکنیم، اصلا جمع

نمی کنیم، اولاً تشخیص می دهیم متن چیست، مضمون چیست، اصلاً کجا بوده، مصدرش چیست، خصوصیاتش را تشخیص بدهیم، آن

روایت إلا الدنانیر فقط به إلا الدراهم توضیحاتش داده شد، اصلاً قابل قیاس با این روایت نیست و توضیحات هم فهرستی و هم رجالی

داده شد، ممکن است از نظر رجالی صحیح باشد، مشکل فهرستی دارد و بعد هم آن روایت کاملاً واضح و کاملاً روشن است، تازه هر

دو مثبتیت اند، چون دانایر با ذهب و فضه یکی است چون ذهب به عنوان ذهب است.

علی ای حال پس بنابراین خوب دقت بکنید پس آن مثال التفات باز عنوان دیگری دارد، من این مثالها را عرض کردم.

یکی از حضار: وحدتش مطلوب نیست چون در مثبت هم جمع نمی شود لذا وحدت مطلوب نیست

آیت الله مددی: اثباتش باید بکنیم. اثبات نمی شود.

علی ای حال با وجود آن روایت ما مشکل خاصی نداریم، دانایر چون ذهب هستند خود ذهب مطلقاً و دانایر هم همین طور، اینها با هم

مشکل ندارند، چرا؟ چون در روایت آمده بود لا إلا، این را مرحوم نائینی قدس الله نفسه تمسک به لا و إلا کردند یعنی عقد سلبی، روی

عقد سلبی به قول خودشان، خب عرض کردیم چون این روایات نقل به معنا هستند این با این نمی شود یعنی یک بحث مثل مرحوم

سیدمرتضی که روایت را کلاً از دلیل لفظی خارج بکنیم، ما نه کلاً خارج نکردیم اما این معنا هم که تمام این خصوصیات را در نظر

بگیریم این هم ثابت نیست.

یکی از حضار: حضرتعالی روی متن تاکید دارید، الان اصل این است که به معنا شده باشد یا نه؟

آیت الله مددی: الان روشن نیست، با وجود روایات دیگر احتمالاً تصرف باشد حتی ممکن است نقل به مضمون باشد غیر از معنا، اصلاً

کلام إلا فلان، اصلاً یک کلام واحدی است چون عرض کردم امکان دارد صحبتی که در آن جا بوده از امام سوال کرده از غیر دینار،

امام می گویند در غیر دینار و دینار نیست مگر دینار در آنی که هست، می گویم چون این جور سوال و جواب ها الان در متن واضح

نیست غیر از آن جهت فهرستی که اشکال کردیم که اشکالش به جای خودش و غیر از آن جهتی که امثال صدوق و حتی ابن ولید

احتمالاً کلاً این دو تا روایت را الغا کردند، غیر از این جهات، علی ای حال و بعد عرض کردیم این بهترین راهش هم مسئله رجوع به

فتاوی اصحاب و نکاتی که دارد، آنی را که ما الان با رجوع به این مسائل نگاه می کنیم مسئله این طوری است، در باب التفات هم

همین طور، البته طبعاً این به این معنا نیست که ما یک ضابطه ای برای حل این مسئله داده باشیم، این ضابطه نیست، حالا من چون این

بحث را به هر حال اجمالاً می خواهیم برگزار بکنیم آن نکته اصلیش را عرض می کنم تا بعد به اصل بحث برویم.

فقط قبل از این که وارد بحث بشوم در این چایی که دست من هست صفحه ۷۴۴ چون نمی خواهیم بخوانیم، این مثالهایی که ایشان

دارد مثل اکرم العلماء، اکرم العلماء غیر الکوفیین، لا تکرّم النحویین، ایشان یک مثالی کما یقع التعارض بین قوله این طور دارد، اکرم

العلماء غیر الکوفیین، یک مثال این جوری در این کتاب در سطر هفتم صفحه ۷۴۴ دارد، این طور چاپ شده، اکرم العلماء غیر الکوفیین

تا این جا چاپ شده، این ظاهراً سقط دارد، یک من النحویین باید از آن افتاده باشد. اکرم العلماء غیر الکوفیین، غرض می خواهم بگویم

من تقریباً با دقت مسائل ایشان را نگاه کردیم و مطالبی که ایشان فرمودند حتی آن عبارت سقط دارد که الان عرض کردم.

و لکن عرض کردم ایشان پنج صورت را می آورد و خود ایشان هم می آورد، صور خیلی زیاد است و تکثیر صور آوردن و پنج صورت

هم فائده ندارد. مرحوم آقاضیا در این جا ایشان می فرمایند در حاشیه ای که در اصل مطلب دارند، ینبغی تنقیح مناط تعارض الظهورین

و ترجیح و کیفیتش، اقول بعدما کان موضوع، این بحث کلیش همین است، بعد ما کان موضوع الحجیه هو الظهور بمعنی الدلّاه التصدیقیه،

چون ظهور مستند به وضع است و وضع را هم ما دلالت تصدیقی، در ظهور که به طریق اولی دلالت تصدیقی است، تصویری نیست،

مدلول تصدیقی است، النوعیه، مراد ایشان از نوعیه یعنی آنی که فهم اجتماعی باشد، فهم عقلائی باشد، متعارف باشد، حالا عقلائی یا به

لحاظ عرف عام یا به لحاظ عرف خاص یا به لحاظ خصوصیات زمانی و مکانی و خود مسئله الی آخره که من توضیحاتش را عرض

کردم، این به آن بر می گردد. الذی مرجعه الی الكشف النوعی، کشف را هم ما قبول نکردیم ولو ایشان قبول کردند، الحاصل من وضع

اللفظ أو ما هو بحکمه، مراد از ماهو بحکمه مثل مجازاتی که واضحند، حالا یا وضع باشد یا با قرائن متصله.

الصادر فی حال الافاده و الاستفاده و لذا ما عرض کردیم معیار در حجیت ظهور این است که به قول ایشان تعبیر افاده و استفاده بشود،

عرض کردیم به طور طبیعی چهار تا قضیه ارتکازی نه لفظی، چون دیدم بعضی از آقایان اشکال کردند که اگر این باشد یلزم کذا و کذا،

آن اشکالات وارد نیست، ایشان شاید خیال کردند قضیه لفظی است، یک قضیه ارتکازی است. من اگر گفتم آب بیاور من مقصودم از

آب و بیاور واضح است، این را قصد کردم، دو: قصد شما هم این لفظ را از من شنیدید و این معنا را فهمیدید که من قصد کردم، این افاده و استفاده، این معنا را من قصد کردم و این معنایی که قصد کردم به این عنوان که به شما منتقل بشود به شما گفتم، این اصطلاحا افاده، استفاده هم این لفظ را که شنید این معنا را فهمید و این معنا را به شما نسبت داد، ببینید. یعنی من این معنا را قصد کردم و این لفظ را آوردم که شما این معنا را بفهمید پس چهار تا قضیه شد، لکن این قضایا لفظی نیستند، این اسمش تعهد اجتماعی است، این تعهد اجتماعی را عده ای حتی در وضع زدند، ما در استعمال زدیم، فرقی این است. آقای خوئی تبعاً لمرحوم آقای نهایندی در تشریح الاصول، بعد از ایشان هم آقا شیخ محمد رضای اصفهانی در وقایع الاذهان، ایشان هم قائل به تعهد است، دقت فرمودید؟

و بعید هم نیست غربی ها هم الان این چیزهایی که به اسم هرمنوتیک می گویند به نظرم آنها هم به معنای تعهد زدند، به ذهنم این طور می آید، چون کلمات آنها ترجمه، چون اطلاعات ما الان از آنها ترجمه است، لفظ هرمنوتیک که در خود منطق ارسطو وجود دارد، قدیمی است، لفظ قدیمی است، هرمنوتیک نه مشابه آن، که علی ای حال بعدها در دنیای اسلام که آمد هرمنوتیکست به اصطلاح ترجمه کردند القول الشارح، القول الشارح همان است، دقت می کنید؟ پس بنابراین خوب دقت بفرمایید آنچه که ما الان داریم این است، مرحوم آقای آقاضیا تعبیر از آن کرده به افاده و استفاده، بنده تعبیرم این است که چهار تا قضیه است، من این معنا را از آب و بیاور قصد کردم، به شما می گویم و شما هم این معنا را می فهمید، شما هم وقتی شنیدید این معنا را فهمیدید و فهمیدید که مراد من این است. پس نکته به تعبیر ایشان موضوع حجیت این است.

اگر موضوع حجیت این شد این دایره مدار ظهور است، همان طور که ایشان فرمودند، حالا ایشان کشف نوعی گرفتند، ما به دنبال کشف نیستیم، به دنبال تعهد اجتماعی هستیم، تعهد عقلانی، یک تعهد عقلانی است که این طوری است، این الفاظ گفته می شود چهار تا مطلب هست، من این معنا را اراده کردم، این معنا را که گفتم می دانم شما هم این معنا را می فهمید، شما هم این معنا را فهمیدید، خودتان فهمیدید و فهمیدید که این مراد من است، این افاده و استفاده ایشان این است. این افاده و استفاده را من توضیح دادم که چهار تا قضیه

تشکیل می شود لکن قضایای لفظی نیستند، قضایای اجتماعی قضایایی هستند که در جامعه پیاده می شوند، این مطلبی را که آقازیا فرموده حالا من تتمه عبارت ایشان.

این مطلب به نظر ما همچنین مختصر، نمی دانیم حالا فردا شرح بدهیم یا نه، این مطلب با موارد مختلف فرق می کند، با پنج قالبی که مرحوم نائینی دادند این ظهور منعقد نمی شود، تمام نکته این است، ما به دنبال این ظهور هستیم، این ظهور یک امر عرفی است، یک امری است که با قرائن و موارد، مثل همین سه تا مثالی که من زدم در ملازمات جزئی، یکی عصیر بود، یکی چاه بود، یکی هم موضوع پوشاندن سر برای زن های یهودی و مسیحی بود، دقت فرمودید؟ این ها با ملازمات موردی فرق می کند. این ظهور را که ما می خواهیم در یک موردی سه طائفه روایت، هر چهار طائفه ما باید به این درجه برسیم که اینها ظهور برایشان منعقد بشود، ظهور با این مثال های خارجی منعقد نمی شود، با این قالب هایی که ایشان درست کردند آن ظهور در مورد خودش منعقد نمی شود، چرا؟ چون آن ظهور یک مقدمات صدور دارد، یک مسائل متن دارد، مسائل مختلف متعدد دارد، آن ها باید همه جمع و جور بشود یک نتیجه بندی که حاصل می شود یعنی اگر بنا بشود جمع بندی بکنیم بعد از جمع بندی باید به این نتیجه برسیم که این ظاهر است، این حکم ظاهر است. البته ما الان یکی از نکاتی که برای ما خیلی مهم است خصوص عمل اصحاب است، عمل اصحاب در این جهت خیلی کمک می کند، عمل اصحاب در این جهت که ما کدام را قبول بکنیم و کدام را قبول نکنیم خیلی کمک می کند و عرض کردیم نه تا قرینه کلی که عرض کردیم آن قرینه ای که در هر سه بود، یعنی سه تا و سه تا، قرینه مذهبی بود طائفه، و عرض کردیم هر جا اختلاف پیش آمد قرینه مذهبی بر همه مقدم است، بر آن دو تا مقدم است، دقت فرمودید؟ به خاطر این که خصوصیات مذهب ما یک اقتضای خاص دارد، مثل اشتراکی که مذاهب چهارگانه یا بیشتر اهل سنت با هم دارند نیستند، ما دارای یک خصائص خودمان هستیم، اگر قرائن مذهبی باشد قرائن مذهبی مقدم است.

پس بنابراین اصل اشکال این است، اصل اشکال یک کلمه است، این ظهوری را که ما می خواهیم از مجموعه سه دلیل، چهار دلیل، پنج روایت، شش روایت به تعبیر مرحوم نائینی بعضی هایش عام و خاص من وجه و عام و خاص مطلق است این باید بعد از این مطلب

.....

برسد به ظهور، و این ظهور رسیدن تابع آن نکاتی است که گفتیم، مسئله اول فريضه و سنت است، آیا آیه مبارکه با روایت است، شرح خود روایت و نکاتی که هست، یا به ظهور می رسیم یا به ظهور نمی رسیم، ظهور نرسیدیم دیگه معنایش این نیست، حجت می گوید شما باید هر جور شده به این خبر عمل بکنید، این معلوم نیست ما همچین چیزی داشته باشیم، باید شواهد حجیت موجود باشد تا به آن خبر عمل بشود و اگر به ظهور نرسید حجت نخواهد بود.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين